



تقدیر سینما

علی شیخ مهدی

آن هم سخن شود، بلکه بشناسد تا بر آن سلطه یابد و بر آن تملک پیدا کند. همین خصوصیت است که تمدن غربی را جهانگیر ساخته است و هیچ فرهنگ و تمدنی را در عرض خود نمی پذیرد. تاریخ جنگهای استعماری غربیان علیه دیگر تمدنهای ماقبل خود، گواه آن است. اما سینمایی چنین تمدن مهاجمی، علیه چیست؟ سنت. همچنان که اندیشه مدرنیته تمدن غربی، هرآنچه قبل از خودش را به نام سنت و تحجر نابود کرد، سینما نیز به هر جایی که رفت بر بنیانهای سنتی آنجا حمله ور شد.

در اینجا، پرسشی اساسی مطرح می سازیم و آن این که نسبت ما به عنوان آدمهایی بیرون از حوزه تمدن غربی با سینما چیست؟ پاسخ به این پرسش، نیازمند طرح پرسش اساسی تری است: ما چه نسبتی با تکنولوژی داریم؟

طرح خوب باید بودن تکنولوژی، تمدن غربی و سینما، همگی پرسشهایی اخلاقی و به تعبیری که بعداً روشنتر خواهیم گفت، متافیزیکی است. با درک معنی تقدیر، آن چنان که هایدگر گفت، در خواهیم یافت که نمی توانیم از تکنولوژی و تمدن غرب و ایضاً، سینما به گوشه خلوتی گریخت. چه هر جا که برویم، به مأمّن ما نفوذ و رخنه خواهد کرد. از این رو در مواجهه با تکنولوژی، تمدن غرب و سینما به جای طرح خوب و بد متافیزیکی، باید بدنبال نسبت برقرار کردن بود.

از آنجائی که پرسش از سینما و تمدن غربی به پرسش از تکنولوژی می انجامد، در میان اندیشمندان همان تمدن غربی به سراغ هایدگر می رویم که تکنولوژی را مبدل به موضوع تحقیقات فلسفی کرد و به نظر نگارنده، او از جهات اصلی، ادامه نیچه است. نیچه، مرگ خدایان را در تمدن نیهیلیستی و متافیزیکی غرب با گفتن جمله خدایان مرده اند اعلام کرد و هایدگر ضمن تأیید این سخن نیچه، خواستار انتظار برای نجات دهنده بود و با تغذیه از تاریخ غفلت از حق، گفت: تنها یک خدایی می تواند ما را نجات بخشد.

هایدگر معتقد است، تعریف و پرسش از تکنولوژی بر اساس علل اریعه (مادی، صوری، فاعلی، غایی) نمی تواند ماهیت تکنولوژی را بر ما روشن سازد بلکه آن را پنهان می کند. از این

تحولات علمی و فنی بشر در قرون اخیر به حدی شگفت انگیز بوده است که در مواجهه با تمدن غرب، چشمهای ما خیره می ماند. پدیده های عجیب و غریبی مانند قطار، اتومبیل، هواپیما، آسمانخراشها، پلهای عریض و طویل، تونلها، فضاپیماها، ... و سینما.

به زعم نگارنده، نمی توان سینما را از تمدن غربی جدا ساخت. سینما همان است که تمدن غربی است. یک این همانی بین سینما و تمدن غرب وجود دارد که باعث می شود هرچه بر سر تمدن غرب برود، بر سر سینما نیز بیاید. زیرا سمت و جهت آن، به تعبیر فلسفی، تقدیر تمدن غرب و سینما، یکی است و طرح سینمای شرقی، ایرانی، ملی، دینی، اسلامی و ... در عرض سینمای غرب، خود عین غربزدگی مضاعف است. یک سینما بیشتر وجود ندارد و آن هم سینمای غرب است که تقدیرش همانند تقدیر غرب، جهانگیری و استیلاجویی است. کافی است تا سخن فرانسیس بیکن را بخاطر بیاوریم که گفت: دانایی، توانایی است. زیرا ما در تمدن عصر جدید، علم پیدا می کنیم تا بتوانیم مسلط شویم. در حالی که علم در دوره های تاریخی قبلی این گونه نبود. بلکه فرضاً نسبت به طبیعت، علم پیدا می کردند تا بتوانند خودشان را با آن هماهنگ سازند، نه این که همانند دوره تاریخی کنونی، بر آن مسلط شوند و آن را دگرگون سازند و آسیبهای جدی بدان وارد کنند. این نتیجه آیه شدن طبیعت است. سینما نیز این گونه است و خواهان استیلاجویی بر تماشاگران است.

برای آن که جهت تمدن غربی (Telos) را دریابیم، می باید به بنیانهای این تمدن پرداخت که به نظر نگارنده، مهمترینشان، انشقاق نظر و عمل (تنوریا، پراکسیس) یا به تعبیر دیگر، سوژه و اُبژه در سرآغاز فلسفی یونانی که سرآغاز تاریخ فلسفه (متافیزیک) در تمدن غرب است. با دکارت و آغاز عصر جدید تمدن غربی، بشر خواهان شناسایی چیزی شد تا بر آن استیلا یابد، نه این که با



درون همین تقدیر تعیین می شود.

ریشه کلمه تکنولوژی، تخنه (Tekhne) یونانی است. در نظر یونانیان باستان، این کلمه فقط به معنی مهارت یک صنعتگر و یا کار او نبود، بلکه به کلیه مهارت‌های فکری و هنرهای زیبا اطلاق می شد و این تخنه با فرآوردن (Her- vor- bringen) و انکشاف (Aletheia) مرتبط بود. در مثال فرضی هایدگر از جام نقره‌ی، از مسوول چهارم نام برده شد که همان نقره ساز باشد که با تامل کردن سه مسوول دیگر را گرد هم آوری می کند و آنچه را که حاضر بود اما ظاهر نبود، به ظهور می آورد و هایدگر، این عمل به ظهور آوردن شخص تامل کننده (نقره ساز) را پوئیس (Poesis) یا ابداع می نامد.

در نظر هایدگر، تکنولوژی قدیم و جدید هر دو متکی بر تخنه هستند. اما تفاوت ماهوی آنها مربوط به تفاوت در تقدیر (Geschichte) است. با وجودی که هر دو تکنولوژی قدیم و جدید، نحوی از انکشاف هستند، اما انکشافی که در تکنولوژی جدید حاکم است، خود را در فرآوردن (پوئیس) به معنای قدیم آن متحقق نمی سازد. بلکه، انکشاف حاکم در تکنولوژی جدید، نحوی تعرض است.

هایدگر، تاریخ فلسفه را تاریخ غفلت از حق می داند و راه نجات را نه در تفکر فلسفی، بلکه در تفکر شاعرانه می جوید. از آنجایی که او هنر را در بنیادش با تکنولوژی از جهت فرآوری و انکشاف، همخوان می داند، شاعری را نجات دهنده انسان از تقدیر تکنولوژی که استیلاجویی است، اعلام می کند. بنابراین، شکی نیست که او هنر را نجات دهنده می داند. اما باید پرسید، کدام هنر را. او هنر دوران عصر جدید تمدن غربی را نفی می کند؛ زیرا رجوع به امر محسوس داد. با چنین اوصافی، باید از خود پرسیم: آیا سینما که خود فرآورده دوران تکنولوژی جدید است، قادر است از تقدیر دورانش بگریزد و نجات دهنده باشد؟

سینمای نجات دهنده

هنگامی که نظریات بزرگان سینما را مطالعه کنیم، درمی یابیم که چگونه هر یک نسبت به نفر قبلی، گامی به پیش برداشته تا سینما را مبدل به هنر کند. اما هنر در دوره تاریخی کنونی چیست؟ سوپزکتیویسم. در نظر بزرگان سینما، هنر سینما از آنجایی آغاز می شود که تفسیر خلاقانه از واقعیت توسط هنرمند انجام گیرد و معیار آن هم، خود هنرمند به عنوان یک انسان است. آیا نگارنده می تواند هنر سینما را سوپزکتیویستی (خود بنیادانه) نداند؟ آیا سخن بزرگان هنر سینما، اثبات «اومانیزم» نیست؟ آیا تاریخ سینمای هنری، نمایش انسان عصر جدید نیست؟

به نظر نگارنده، بزرگان سینما، افرادی بسیار هوشمند بوده اند و به مدد نبوغ خدادادی و حضور هنرمندانه شان، جهت (تلوس)

رو، او به جای کلمه علت که مفهومی متافیزیکی (فلسفی) دارد، کلمه آیتون (Aition) را بکار می برد که قبل از ارسطو، در نزد یونانیان باستان به معنی مدیون بودن چیزی نسبت به دیگر چیز و یا مسوول بودن، بود. بر این اساس، ماده نقره را یکی از مسوولین، فرضاً جامی نقره‌ی می دانست و نه علت مادی آن و بر همین منہج، صورت جام را مسوول دیگر معرفی می کند و به جای علت غایی کلمه تلوس (Telos) را مسوول سوم و بالاخره، مسوول چهارم همان شخص سازنده جام نقره‌ی می داند. در توضیح مسوول سوم (تلوس) اضافه می کند که مسوول سرحد بندی (Umgrenzende) جام است و این مسوول همان است که از قبل، جام مزبور را به قلمرو تقدیس و برکت [اعمال مقدس] مربوط و محدود [سرحد بندی] می کند و از این طریق، حدود آن به عنوان ظرفی مقدس تعیین می شود این معنی از بودن را در آنجایی که هایدگر، گشتل (Ge-Stell) را به عنوان ماهیت تکنولوژی جدید معرفی می کند، بهتر می توان درک کرد.

به نظر هایدگر در تکنولوژی جدید، طبیعت در حکم یک انبار و منبع ثابت (Stand) است که ما را به معارضه می خواند و ما با آن درمی افتم (Stellen). در حالی که طبیعت برای تکنولوژی قدیم به نظم درآورده می شد (Bestellen) و ما را به معارضه نمی خواند. ما به دلیل خصلت معارض خوانی اش، آن را گشتل (Ge-Stell) می نامد و می گوید: گشتل آن نظم بخشیدنی (Be-Stellen) است که به درافتادن (Stellen) تعلق دارد، یا در افتادنی که آدمی را به معارضه می خواند و به او اختیار می دهد تا امر واقع را از طریق انضباط، به منزله منبع ثابت (Stend) منکشف کند. «و این گشتل به عنوان ماهیت تکنولوژی آدمی را به سوی نحوی از انکشاف (آلتیا) حوالت (Geschik) می دهد.^۳ هایدگر همچنان که با رفتن به ریشه لغات، به آلتیا (انکشاف وجود) رسیده بود، همین ریشه یابی را در مورد حوالت دادن (Schicken) انجام می دهد و آن را با کلمه تقدیر (Geschik) و تاریخ (Geschichte) در زبان آلمانی مرتبط می سازد و می گوید: ماهیت تکنولوژی جدید، آدمیان را راهی انکشافی می کند تا از این طریق، امر واقع در همه جا، به گونه‌ی کم و بیش روشن، به منبع ثابت تبدیل شود. راهی کردن (Au feinenwegbringen) به زبان عامیانه آلمانی، یعنی به سوی فرستادن یا به امری حوالت دادن (Schicken). ما آن حوالت گرد هم آورنده‌ی [نظم بخشیدن = Bestellen] را که آدمیان را راهی انکشاف [آلتیا] می کند، تقدیر (Geschik) می خوانیم. ماهیت کل تاریخ (Geschichte) نیز از



نگارنده در تعریف هنر دینی به شهید آوینی اقتدا می‌کند و با تاسی از سخن معصوم، می‌گوید که هنر دینی، هنر مردن است، قبل از اینکه میرانده شویم.

طرح سینمای شرقی، ملی، دینی، اسلامی و... در عرض سینمای غرب، خود عین غربزدگی مضاعف است. یک سینما بیشتر وجود ندارد و آن هم سینمای غرب است که تقدیرش همانند تقدیر غرب، جهانگیری و استیلاجویی است.

گوش جان شنیده‌اند و نه کسانی که تسلیم تقدیر کنونی هستند و آن وقت از نسبت میان سینما و دین، صحبت به میان می‌آورند.

سینمای دینی

ما از سه قلمرو در دین، خبر یافته‌ایم: شریعت، طریقت و حقیقت. یا به تعبیر مرحوم دکتر سیداحمد فردید: آگاهی، خودآگاهی و دل‌آگاهی. در مرتبه حقیقت که باطن باطن دین است، جایی است که سالک در الله فنا می‌شود تا در او بقا یابد. با چنین وصفی، آیا می‌توان میان سینما و دین نسبتی برقرار کرد؟ اگر شدنی است به چه نحو؟

برای پاسخ به این پرسشها، ابتدا باید بدانیم که هنر دینی چیست. تا در بایم که سینمای دینی می‌تواند تحقق یابد یا خیر. نگارنده در تعریف هنر دینی به شهید آوینی اقتدا می‌کند و با تاسی از سخن معصوم، می‌گوید که هنر دینی، هنر مردن است، قبل از اینکه میرانده شویم. در این تعریف کلی، کاملاً روشن است که هنر دینی، هنر مجاهده یا نفسانیات و رسیدن به انسان کامل است و هیچ ربطی به زیبایی محسوس و آن هم از نوع نفسانی و خودبنیادانه دوره کنونی تمدن غربی ندارد. جسارتی به هنردوستان نباشد. اما سینما در تقدیر کنونی غرب، هیچ نسبتی با حقیقت دین ندارد. همچنان که فلسفه در تقدیر کنونی هیچ نسبتی با حقیقت دین ندارد و نمی‌توان فلسفه جدید غرب را با دین ممزوج کرد. پس با این حساب، فایده فلسفه جدید و سینما آموختن چیست؟ آیا دانشجویان ما وقت هدر می‌دهند؟ برای پاسخ به این پرسشها، نگارنده معتقد است که در ابتدا باید مرتبه سینما را دانست. زیرا ترك مراتب زندقه است و نگارنده ضمن رد نسبت فلسفه و سینما با حقیقت دین، خواهان استفاده از آنها در مرتبه صحیح است. اکنون در بررسی خود، قلمرو حقیقت دین را به کناری می‌گذاریم

خودبنیادانه سینما را کشف کرده و از آن، زبانی آفریده‌اند که امروز برای ما تصور سینمایی بدون جهت‌های اومانستی (انسان‌مدار) مشکل و بلکه محال است. اهمیت سینمای کنونی از این روست که آینه بی‌تمام نما از باطن تمدن غربی است و بهتر از سایر هنرهای ششگانه، اومانیسیم تمدن غربی را باز می‌تاباند. شش هنر دیگر، به هر حال، اعصاب دیگری را از سر گذرانده‌اند (دوره‌های تاریخی ماقبل عصر جدید). اما سینما به یکباره، مولود تمدن جدید غربی است و از همان ابتدا بسر برده است. سراغ گرفتن از سینما، رادیو، تلویزیون، عکاسی و گرافیک و... در نزد فرهنگها و تمدنهای ماقبل عصر جدید، تحت عناوینی مثل فانوس خیال، آینه اسکندر، جام جم و... همگی از سر بی‌توجهی به اعصار و دورانهای تاریخی است. گفتن این که، بشر همواره در آرزوی بوجود آوردن تصویر متحرک بوده است، دلیلی بر تأیید سینما نیست، زیرا بیان سینمایی در دوره کنونی متناسب با معنی هنر در دوره کنونی است که عبارت است از سوپزکتیویسم و رجوع به امر محسوس. پس بین تصویر متحرک (فرضاً در تئاتر سایه و فانوس خیال) در نزد تمدنهای ماقبل تمدن کنونی، و سینما به عنوان هنر (CINEMA AS ART) در دوره کنونی، تفاوت اساسی وجود دارد که ناشی از تقدیرهای مختلف دوره‌های تاریخی است. تقدیری که هایدگر از آن صحبت می‌کند، شباهت به ظهور اسامی خداوند در دوره‌های تاریخی مختلف در نزد محی‌الدین عربی دارد. از این رو، نگارنده معنی قضای یک اسم را مترادف با تقدیر (GESCHIK) بکار می‌برد و می‌پرسد: پس از به سر آمدن تقدیر کنونی غرب (انقضای قضای کنونی آن) آیا سینما نابود خواهد شد؟ یا در ویرانه‌های تمدن ظهور اسم جدید به صورت هنری متناسب با معنی دوره جدید در خواهد آمد؟ به نظر نگارنده، پاسخ به این پرسشها بر عهده کسانی است که ندای اسم جدید را به



نفس تصویری بودن سینما، نباید ما را بر آن دارد که بپنداریم میان سینما و معنویت تعارضی آشتی ناپذیر وجود دارد. زیرا که این تصویر می تواند تماماً و مطلقاً در خدمت معنا و مظهر و مجلای عقل و اندیشه باشد.

طاغوت، سیر خواهد کرد. هر دوی این هنرمندان نیز انکشاف حقیقت می کنند. معدودی از هنرمندان تمدن غربی توانسته اند با تحمل زحمات زیاد و به مدد نبوغ خویش از سیطره سرمایه سالارانه صنعت سینمای غرب رها شوند و باطن شیطانی و نفسانی انسان غربی را فرآوری (ابداع) کنند. اما هنرمندان دیندار در طریقت دین چه چیز را با سینما فرآوری کنند؟ جهت (تلوس) سینما به عنوان یک هنر در دوره تاریخی کنونی غرب، تحت اسم «مُضِل» قرار دارد و در یک کلام، سینما شعر خشونت و کامرانی است. اما اگر سینماگرانی دیندار به اسم «هادی» متصل شوند، آن گاه این سینما را همانند تمثیل عرفانی فانوس خیال به نحو دیگری خارج از تقدیر دوره کنونی تاریخ غرب به کار خواهند برد، همچنان که در جبهه های جنگ، سربازان امام زمام (عج) چنین نسیتی یا تکنولوژی برقرار کردند و از تقدیر تکنولوژی (گشتل) گریختند و تقدیر آن را تحت اسم «هادی» دریافتند. □

پانوشتها:

۱. پرسش از تکنولوژی، مارتین هایدگر، ترجمه: شاپور اعتمادی، فصلنامه ارغنون، سال اول، بهار ۱۳۷۳، شماره ۱، ص ۵.
۲. همان ماخذ، ص ۱۸.
- ۳ و ۴. همان ماخذ، ص ۱۹.

و سراغ دو قلمرو طریقت و شریعت می رویم. ابتدا، شریعت، نگارنده، شریعت دین را همان احکام، فقه، بایدها و نبایدها و دستورات زندگی و اصول اخلاقی می داند که به یک معنا، قابل قیاس با مفهوم ایدئولوژی در تفکر غربی است. نگارنده نمی خواهد با این جرف، موجب تخفیف دین شود و معتقد است، اگر هم کسی فقط در سطح شریعت به معنی واقعی آن با دین تماس پیدا کند، رستگار خواهد شد. در دوره کنونی که سینما ابزار سلطه جویی در دست تمدن غربی است و همه فرهنگهای مغایر با تقدیر خودش را تمسخر می کند و سینما را به صورت صنعت و کارخانه فرهنگ در آورده است، ما چه کار باید بکنیم؟ آیا بگوییم چون دستور زبان امروزین سینما، مبتنی بر اومانیزم و انسان مداری است، پس باطل است و نباید فیلم ساخت؟ برعکس، باید به فراوانی بر اساس همین دستور و زبان موجود، فیلم ساخت و حقایق مربوط به تاریخ اسلام و دین را به اطلاع دیگران رساند و برای این کار باید تلاش وسیعی را بکار برد تا دریابیم که بنیانهای صنعت سینمای غربی بر چه چیزهایی استوار است.

بنابر این، به نظر نگارنده، سینمای دینی، یعنی پرداختن به موضوعاتی دینی مثل زندگی انبیا، ائمه و اولیا. با تولید صنعتی این گونه فیلمها، سینما با سطح دین، یعنی شریعت تماس پیدا می کند و باید در سیاستگذاریهای کلان فرهنگی کشور، این گونه سینما، ابزار هدایت فکری و فرهنگی جامعه، محسوب شود و بی توجهی به صنعت سینما، ضربه جبران ناپذیری را بدنبال خواهد داشت و جوانان کشورمان را در معرض تولیدات صنعتی مسموم سینمای نفسانی غرب، قرار خواهد داد.

و اما طریقت دین. سینما به عنوان هنر با طریقت نسبت دارد. حال اگر کسی دین دار باشد، در طریق الله و گرنه در طریق